

«و قد ذکر لكل قسم من هذه الأقسام مکملات متصلة بها فالتراجع» حالا در کلمات بعضی از علما برای هر یک از این ها یک مکلمات و محسنات هم باز اقسامی ذکر شده که متصل می شود به آن ها و بهتر می کند، این حسن او می شود احسن، این کمال او می شود اکمل. این ها را هم بیان کردند که در کلمات هست و می شود مراجعه کرد.

حالا در حاشیه از شهید اول قدس سره مطلبی نقل شده که آن بزرگوار فرموده «المصالح علی ثلاثة اقسام: ضرورة كنفقة الإنسان علی نفسه» این یکی که اگر نفقه؛ غذا و خوراک نخورد خب می میرد. پس این از ضروریات است «و حاجية كنفقته علی زوجته» نفقه انسان به زوجه اش، خب ندهد خب زندگی سخت و ضیق می شود، او باید خودش برود دنبال کار از جای دیگر پیدا کند و امثال ذلک «و تمامية» پس ضروریه، حاجیه، سوم: «و تمامية، كنفقته علی اقاربه» چرا به این ها گفتند تمامیه؟ «لأنها من تنمة مكارم الاخلاق» اخلاق کریمه این است که انسان به اقاربش برسد؛ فرزندانش، پدرش، مادرش، برادرش، خواهرش و سایر بستگانی که ممکن است مشکل داشته باشند و از عهده این برمی آید که به آن ها کمک کند.

خب «الجهة الثالثة» که این را می گذاریم ان شاء الله برای جلسه دیگر. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

## جلسه ۵۸

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقیة الله فی الارضين ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين.

«الجهة الثالثة تنقسم بلحاظ اعتبار حال المكلف فيها و عدمه الى قسمين»

بحث در اقسامی بود که برای مقاصد شریعت در کلمات بیان شد. جهت سوم و تقسیم سومی که برای مقاصد شریعت شده، این است که مقاصدی که شارع هدف قرار داده و دنبال می فرماید از تشریح احکام، گاهی در آن ها ملاحظه حالات مکلف به معنای درخواست ها، شهوات، خواسته های او را نمی کند بلکه ملاحظه مصالح واقعی را می کند. مانند حفظ دین، حفظ عقل، و واجباتی را فرموده مثل واجبات کفاییه، مثل قضا، مثل افتاء، این ها را بر عهده مکلفین

گذاشته و واجب فرموده، چه آن‌ها میل نفسانی به این امور داشته باشند، چه نداشته باشند، این‌ها مصالحه واقعی‌ای دارد که نمی‌شود زمین بماند و علی‌ای حال، شارع از مکلفین خواسته است.

یک سری از احکام و مقاصد شریعت مربوط می‌شود به مقاصدی که خواسته‌های مکلفین و شهوات آن‌ها را اقتضا می‌کند و چون خود آن خواسته‌ها و شهوات هم اموری است که تکویناً خدای متعال برای مصالحی که دارد در نهاد انسان‌ها قرار داده، این احکام هم به لحاظ آن‌ها، مثلاً همین شهوت جنسی که در انسان‌ها قرار داده شده، این خواست و تمایل جنسی است که در انسان‌ها هست ولی یک اثر بسیار مهمی بر آن مترتب است که بقاء نسل انسان باشد و آثار دیگری که حالا باز بر آن مترتب است غیر از بقاء نسل، یکی از آثار مهم آن بقاء نسل است. خب ما مقاصدی هم داریم مثل تشریح احکامی که در باب نکاح هست و امثال این‌ها برای پاسخ دادن به این مصلحت و این مقصد که در آن ملاحظه خواسته‌ها و تمایلات و غرائض مکلفین شده است. پس بعضی اغراض شارع اغراضی هستند که ارتباطی به تمایلات و اغراض و شهوات مکلفین ندارند، دائر مدار مصالح واقعی هستند، و علی‌رغم خواسته‌های مکلفین گاهی بر آن‌ها واجب شده یا حرام شده. اما قسم دوم، اغراضی هستند که در حقیقت آن حالات مکلفین در آن مراعات شده است.

«الجهة الثالثة تنقسم مقاصد الشريعة بلحاظ اعتبار حال المكلف» در آن مقاصد و عدم لحاظ حال مکلف در آن مقاصد، به این لحاظ «تنقسم الی قسمین. الأول المقاصد الأصلية و غیر المراعى فیها حظاً للمکلف» مقاصد اصلیه‌ای که مراعات نگردیده در آن‌ها حظ و بهره و نصیب و تمایل مکلف. «بل هی من الضروریات المعتبرة فی کل ملة و المقومة لمصالح العامة مطلقاً» بلکه این‌ها از ضروریاتی هستند که در هر ملت و نحله‌ای معتبر هستند و مصالح عامه، مقوم مصالح عامه عباد هستند، مطلقاً بخواهند یا نخواهند، با تمایلات‌شان جور در بیاید یا نیاید، ملیت‌ها هم از هر گروه و هر طایفه‌ای می‌خواهند باشند، مرد باشد، زن باشد و این‌ها در آن هیچ فرقی نمی‌کند.

«من دون الاختصاص بحالٍ دون حالٍ أو زمنٍ دون زمنٍ» حالا این مقاصد اصلیه‌ای که در آن احوالات مکلف مراعات نمی‌شود «و هی تنقسم الی ضروریة عینیة» از مقاصد شرعی‌ای که ضروری است و عینی است یعنی از همه خواسته می‌شود، به همه تکلیف می‌شود بر اساس آن مقاصد «مثل کون العبد مأموراً بحفظ دینه و عقله و امثال ذلک» همه مکلف هستند دین‌شان را حفظ کنند، همه مکلف هستند عقل‌شان را حفظ بکنند، جان‌شان را حفظ بکنند، همه مکلف هستند که جان خودشان را حفظ بکنند. بخواهند یا نخواهند، باید دین‌شان را حفظ بکنند بخواهند یا

نخواهند. مایل به این باشند یا نباشند، که این عینی است یعنی از تک تک افراد این مطلب خواسته شده «و کفائیة» یعنی ضروریه کفائیة. ضرورت دارد، باید محقق بشود در خارج اما این جور نیست که بر عهده همه باشد، اگر بعضی اقدام کردند و محقق ساختند، از عهده دیگران برداشته می‌شود یا به آن‌ها تعلق نمی‌گیرد «مثل القضاء و الإفتاء» اگر به اندازه کفایت قاضی وجود داشت، به اندازه کفایت مجتهد عادل که فتوا بدهد وجود داشت دیگر این مصلحت و این مقصد ضروری متوجه سایرین نمی‌شود. پس این قسم اول. قسم اول مقاصد اصلیه‌ای بود که حال مکلف در آن مراعات نمی‌شود.

«الثانی المقاصد التابعة التي روعي فيها حظ المكلف» مقاصدی که در حقیقت تابع آن مقاصد قبلی است، پیرو آن مقاصد قبلی است، در راستای تحقق آن‌ها است ولی در آن هم حظ مکلف مراعات شده و ملاحظه شده. «و هی التي يحصل من جهتها للمكلف مقتضا ما جَوَّلَ عليه من السعی لإشباع الشهوات و التمتع بالمباهات» آن مقاصدی است که حاصل می‌شود از ناحیه آن مقاصد برای مکلف مقتضای غرائض و تمایلات و شهواتی که مجبول بر او شده، سرشته بر او شده، ذاتش، فطرتش که عبارت است مثلاً از سعی به اشباع شهوات، که شهوات خودش را، خواسته‌های خودش را اشباع کند و سیر کند و پاسخ به آن بدهد و هم چنین تمتع؛ بهره‌برداری از مباهات و استمتاع و بهره‌برداری از امور مباحه که انسان دوست دارد این‌ها را، مثلاً تفریح کند، ورزش کند یا شوخی کند، شوخی‌های مناسب و امثال این‌ها یا بعضی از خوردنی‌هایی که برای امثال... نه فقط برای ادامه حیات، برای لذت بردن مثلاً بیاشامد و میل کند و امثال ذلک.

«و ذلک أنّ الحکیم الخبیر علم أنّ امر الدین و الدنيا لا یصلح و لا یستمر الا بدعواء من قبَل الإنسان تدعوه الی اکتساب ما ما تفتقر الیه نفسه و غیره و خلق له الشهوة الی النساء مثلاً و احل له النکاح لیحرکه الی اکتساب ما یوصله الیها حتی یحصل الغرض الاصلی و هو حفظ النسل» می‌فرماید که حکیم خبیر که خدای متعال باشد که هم حکیم است، هم خبیر و آگاه است، هم حکمت دارد و براساس حکمت کار انجام می‌دهد و هم آگاه است به همه خصوصیات و راهکارها و مصالح و مفسد هست، خدا آن حکیم خبیر، علم امر دین و دنیای مردم، هم دین‌شان و هم دنیای‌شان، این صلاح پیدا نمی‌کند، روبراه نمی‌شود و استمرار پیدا نمی‌کند مگر به انگیزه‌هایی که از قبَل انسان وجود داشته باشد که آن انگیزه‌ها دعوت کند و بعث کند و برانگیزد او را به طرف به دست آوردن و اکتساب آن چه که نیاز به آن دارد خودش و غیر خودش. چون می‌بیند که مردم به غذا نیاز دارند، خب این چاره‌ای جز این نیست

که یک عده را مثلاً به کشاورزی و باغداری و امثال ذلک چی کند که مواد غذایی درست بشود، بعد از این که اصل مواد غذایی درست شد این‌ها باید به صورت‌های مختلف در بیاید تا برسد به این که برای انسان غذا باشد، باید اگر گندم است مثلاً آرد بشود، اگر آرد شد نانویی‌ها باشند، افرادی باشند که این‌ها را بپزند هم برای خودشان و برای دیگران و هکذا و هکذا.

«و خَلَقَ» چون خدای حکیم خبیر این را دیده است خلق فرموده و آفریده است برای انسان یک تمایل و شهوت، مثلاً از باب مثال به سوی نساء «و احل له النکاح» و نکاح را هم حلال فرموده طبق یک شرایطی، ضوابطی، احکامی، خصوصیتی، قوانینی، چرا؟ «لیحرکه» تا این که تحریک کند انسان را به اکتساب و به دست آوردن آن چه که «یوصله الیها» آن چه که می‌رساند انسان را به همان تمایلات و شهواتش تا این که حاصل بشود در اثر انجام دادن آن تمایلات و شهوات خودش، آن غرض اصلی که عبارت از حفظ نسل باشد و یا بعض فواید دیگری که بر نکاح و ازدواج مترتب است غیر از بقاء نسل و حفظ نسل که «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً» (روم/۲۱) لتسكنوا الیها، این هم یکی از آثاری است که بر ازدواج مترتب است. «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ».

«و هذا القسم من المقاصد خادمٌ و مكملٌ للقسم الأول منها» این قسم ثانی که مقصد در حقیقت در این قسم ثانی این است که آن شهوات و تمایلات و خواسته‌هایی که در انسان قرار داده شده این‌ها را به حرکت بیاورد و در مسیر صحیح قرار بدهد تا به آن مقاصدی که در نظر گرفته شده است برسد. این‌ها در حقیقت خادم و مکمل قسم اول هستند، یعنی تا این که نسل بشر ادامه پیدا کند، این معنا داشته باشد و سعادت‌مندی اخروی برای او معنا داشته باشد. پس این قسم دوم در حقیقت که براساس آن تمایلات و خواسته‌های بشری است و این مقاصدی است که در این حوزه است این‌ها در حقیقت خادم و تکمیل‌کننده آن مقاصد اولی هستند که در ضوء آن‌ها بشر، وجود داشته باشد و حوصله داشته باشد و آمادگی داشته باشد برای این که آن تکالیف قبلی را بتواند انجام بدهد و به مقاصد آن تکالیف قبلی برسد. و این مطلب در پاره‌ای از روایات که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بعض ائمه هدی علیهم السلام نقل شده اشاره شده است، مثلاً این روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرموده است «وَعَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ» هر عاقلی بر عهده‌اش هست که سه ساعت را برای خودش ترتیب بدهد. «سَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ» ساعتی که با خدای متعال خلوت کند، مناجات کند و عبادت کند «و سَاعَةٌ يُحَاسِبُ

فِيهَا نَفْسُهُ» و ساعتی که نفس خودش را محاسبه کند، ببیند راه درست رفته، ما تقدم و ما تأخر و کارهای گذشته، گذشته‌های دور، گذشته‌های نزدیکش را بررسی کند. حالا در بعضی روایات هم به جای این مسأله شاید چیزهای دیگری ذکر شده باشد «و سَاعَةٌ يَخْلُو فِيهَا لِمَطْعَمِهِ وَ مَشْرَبِهِ» ساعتی که در آن ساعت آمادگی پیدا می‌کند و خودش را قرار می‌دهد برای خوردن و آشامیدن و سایر لذایذ حلالش. بعد فرموده به حسب این نقل: «و هَذِهِ عَوْنٌ عَلَى تِلْكَ السَّاعَتَيْنِ» این ساعت اخیر که در حقیقت با آن خواسته‌ها و تمایلات و شهوات خودش هست، این کمکی است بر آن دو ساعت دیگر. پس بنابراین این می‌شود خادم و مکمل آن دو تای دیگر که آن اساس مطلب است البته.

یا در روایت دیگر، ابوذر از رسول خدا صلی الله علی آله و سلم نقل فرموده که «وَعَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ سَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ سَاعَةٌ يُحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ وَ سَاعَةٌ يُفَكِّرُ فِيهَا فِي صُنْعِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ» تفکر کند در آن کارهایی که خدای متعال در او انجام داده، یعنی مطالعه انفسی داشته باشد و عجائب خلقی که خدای متعال در او قرار داده که با آن عقایدش را تحکیم بکند، اعتقاد به خدای متعال را، اعتقاد به صفات جمال و کمال و جلال خدای متعال را «و سَاعَةٌ يَخْلُو فِيهَا بِحِطِّ نَفْسِهِ مِنَ الْحَلَالِ» و ساعتی که خلوت می‌کند در آن ساعت به حظوظ نفس خودش، به نصیب نفس خودش، به خواسته‌های نفسش که حلال است «من حلال» که این جا کلمه حظ هم به کار برده در این نقل دوم که معانی الأخبار و خصال این روایت به حسب نقل بحار روایت شده. خب این مطلب اول. که در مطلب اول ما تعریف کردیم مقاصد شریعت و اقسام مقاصد شریعت را هم بیان کردیم. البته همان طور که بعداً خواهد آمد خب مقاصد شریعت که خب آن مقاصد الهی است، ولی مقاصد شریعت به عنوان یک قاعده، یک وسیله، یک مسأله اصولی برای استنباط احکام شرعی این البته یک قیاس باید باشد، همان طوری که در بحث تنقیح مناط گفته می‌شد، تنقیح مناط این بود که خب ما منقح کنیم، به دست بیاوریم که مناط این حکم چیست، خب چگونه با آن می‌توانستیم استنباط حکم بکنیم، باید مقدماتی را ضمیمه بکنیم تا استنباط حکم بتوانیم بکنیم. مقاصد شریعت هم اگر بخواهد یک وسیله استنباط باشد، قهراً خب... و یک قیاس بخواهیم با آن تشکیل بدهیم این عبارت است از این که بعد از این که مقصد شریعت را فهمیدم، مقدماتی را به آن ضمیمه کنیم، یک قیاس تشکیل بدهیم تا از آن قیاس استنتاج کنیم، حکمی از احکام شریعت را و یا تعدیه کنیم از موضوعی به موضوع آخر یعنی بگوییم مثلاً همان مقصد که در فلان حکم و فلان گروه احکام، چون مقاصد شریعت هم معنا شد مال مجموعه باشد. آن در فلان

جا هم موجود است، در فلان مجموعه هم موجود است پس بنابراین باید همان احکامی که در آن مجموعه بوده، در این مجموعه هم مثلاً وجود داشته باشد. از این به دست می‌آید که بنابراین مقاصد شریعت باید بگوییم دو تا اصطلاح دارد، یکی آن مقاصدی که شارع دارد و قائم به شارع است که توضیح داده شد و تعریف شده. دو؛ اصطلاح دوم مقاصد شریعت که به عنوان یک استدلال، به عنوان یک دلیل، به عنوان یک قاعده در اصول از آن برای تعدیه استفاده می‌شود، این یک قیاس متشکل از مقدماتی است، حالا چون بعداً در بحث تعدیه که ان شاء الله خواهد آمد این توضیح آن جا داده شده این همان جا توضیح خواهیم داد ولی مناسب بود که در ابتدای بحث این مطلب گفته بشود که همان طور که در تنقیح مناط گفته شد، در جاهای دیگر ما عرض کردیم باید گفته بشود، این جا هم گفته بشود که مقاصد شریعت دو تا اصطلاح دارد، یک اصطلاحش این است، و یک اصطلاحش آن است.

«المطلب الثانی: طرق الکشف عن مقاصد الشریعة»

حالا بحث دوم که بحث مهمی است این است که ما مقاصد شریعت را از چه راه‌هایی می‌توانیم به دست بیاوریم و استکشاف کنیم و احراز کنیم؟ می‌فرمایند «ذکروا للكشف عن مقاصد الشریعة عدة الطرق نشیر الی اهمها» طرق عدیده‌ای ذکر شده که به اهم آن طرق در این بحث اشاره می‌کنیم.

«الطریق الأول لسان الدلیل و مؤداه» دلیل اول این است که به خود ادله شرعیه مراجعه کنیم و از رهگذر لسان دلیل، نحوه چیدمان مطالب و تنقیحی که در لسان دلیل به کار گرفته شده و مفاد و مؤادبی که در لسان دلیل هست به دست بیاوریم که مقصد شارع چیست و یا این که در مواردی از اداتی شارع استفاده کرده که با آن ادات مقصد خودش را مثل مثلاً لام غایت و یا بقیه ادات، مقصد خودش را بیان فرموده.

«قد یكون الکلام الصادر من الشارع مشتملاً علی سیاقٍ أو قرینةٍ أو بعض الأدوات کلام الغایة فیستظهر منه» از آن کلام شارع به برکت آن سیاق و نحوه چیدمانش، یا به برکت قرآنی که در آن وجود دارد یا به واسطه بعض ادواتی که آن ادوات وضع شدند برای تعلیل، برای بیان علل استفاده شده باشد.

«و یستظهر منه» از آن کلام «الهدف النهایه و الاقصی للشارع من جعل حکمه کقوله عزوجل لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط» که این جا از رهگذر ادوات که لام «لیقوم الناس بالقسط» باشد می‌فهمیم که منشأ ارسال رسل و انزال کتاب که قهراً انزال همراه با تشریحات شارع است، ارسال رسل

همراه با تشریحات و قوانین شرع است، غرض از همه این‌ها چی بوده؟ «لیقوم الناس بالقسط» تا این که مردم قیام به قسط کنند، قیام به عدل کنند و با عدل به مقاصد بلندی که خدای متعال برای آفرینش انسان‌ها قرار داده دست بیابند «و کذا لو اقترنت بمثل لعل» و همین طور اگر که مقترن شود کلمات شارع به مثل لعل، شاید «لو اقترن» بهتر بود چون حالا ما به عنوان کلمات گفتیم و الا همان طور که قبل «قد یكون الکلام الصادر» این جا بهتر است «و کذا لو اقترن بمثل لعل کنتیجة امتثال التکلیف فی قوله التعالی: یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم و الذین من قبلکم لعلکم تتقون» گاهی احکام را فرموده فلان حکم را جعل کردیم به خاطر فلان مقصد، گاهی نتیجه امتثال و فرمانبرداری و عمل به احکام را فرموده که چه می‌شود مثل این آیه مبارکه که «یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم» عبادت کنید پروردگاری که شما را خلق کرده «و الذین من قبلکم» و انسان‌های قبل از شما را هم خلق فرموده. این عبادت را انجام بدهید «لعلکم تتقون» که با انجام این عبادات و امتثال اوامر من در باب عبادات «تتقون» به مقام تقوا دست پیدا بکنید. پس می‌فهمیم که غرض نهایی از آن امر امتثال است، و از امتثال رسیدن به مقام تقوا است. پس غرض نهایی می‌شود همان تقوا.

و هم چنین «لو اقترن» کلام شارع «بمثل لعل» همانند بیان نتیجه امتثال تکلیف که می‌خواهد نتیجه امتثال تکلیف را بیان بکند. مثل این که پدری به فرزندش می‌گوید درست درس بخوان، کوشش کن شاید بشود یک استاد ورزیده مثلاً حوزه، استاد ورزیده والا مقام دانشگاه، بشوی یک دانشمند مفید برای جامعه. که معلوم می‌شود آن که می‌گوید درس بخوان و این‌ها بعد نتیجه عمل به آن نصحیت را می‌گوید که این است که این مقامات را به دست تو می‌آید.

«و هذا هو الطريق الأول لكشف مقاصد الشریعة» این طریق اول است برای کشف مقاصد شریعت، «حیث یدل اللفظ» به مضمون و محتوایش، یا «ما أخذ فیہ علی ذلک» یا به مضمون و محتوای خودش دلالت می‌کند بر این که مقصد این است یا به واسطه آن چیزی که اخذ شده در آن از ادوات داله و کلمات داله بر مقصد و تعلیل و امثال ذلک مثل لام تعلیل و لعل و امثال ذلک، یا این در مواردی. گاهی مفاد دلالت می‌کند مثل «إن الصلاة» یا در بعضی از جاها این ادوات و این‌ها به کار نرفته اما معلوم است که از لسان می‌فهمیم که مقصد چیست. «إن الصلاة تنهی عن الفحشاء و المنکر» (عنکبوت/۴۵) خب لام ندارد، چی ندارد ولی وقتی چنین وصفی، خصوصیتی و فایده‌ای را برای نماز بیان می‌کند این مفاد و مضمون نشان می‌دهد که پس اگر نماز جعل شده، واجب و نافله، واجبات هم به اقسام مختلفش، همین است که «تنهی عن الفحشاء و المنکر».

«فکل ما کان الدلیل صریحاً أو ظاهراً فی بیان هدف ما» هر وقت دلیل صریح باشد یا ظاهر باشد در بیان یک هدفی از اهداف شارع، آن جا «امکن تسمیته بمنصوص الهدف و الغایة» می توانیم بگوییم این هدف منصوص است، غایت منصوصه هست همان طور که علل مستنبطه و علل منصوصه داریم، این جا هم همین جور است. این می شود جزء مقاصد و اهداف و غایات منصوصه حالا یا به صریح به ظهور کلام بر آن دلالت نموده باشد. البته خب باید توجه داشته باشیم اگر آن تعریف مقاصد الشریعة را بخواهیم در نظر بگیریم، این چیزی که از کلام استفاده می کنیم یا از ادواتی که در کلام هست استفاده می کنیم باید در حقیقت آن اهداف مجموعه تکالیف باید باشد، حالا یا مجموعه کل یا مجموعه جلّ یا مجموعه ابواب مختلف یا مجموعه یک باب تا بشود به آن بگوییم مقاصد شریعت به حسب این اصطلاح.

«الطریق الثانی: استقراء الأدلة و الاحکام المعلومة العلل بل الاحکام المعلومة العلل» راه دوم تفحص و استقراء ادله است و هم چنین احکامی که علل آن معلوم است و از این استقراء و احکامی که علت های تک تک آن برای ما معلوم است به دست بیاوریم و حدس بزنیم که آن مقصد شارع از جعل آن ها چه بوده است.

«و باستقراءها» یعنی به استقراء آن ادله و احکام معلومة العلل «یحصل العلم بمقاصد الشریعة كما اذا علمنا أنّ العلة فی النهی عن الدخول فی صوم المسلم دو ختوته حصول المنافره بینهما» مثلاً ما احکامی را از شارع سراغ داریم که یکی این است که می گوید اگر دو نفر دارند معامله می کنند شما وارد معامله آن ها نشو، آن ها دارند مثلاً روی یک قیمتی با هم گفتگو می کنند، یک کسی گوش می کند می آید یک مرتبه وارد می شود قیمت بالاتر می گوید، می فرماید این کار را نکن. یا یک کسی برای خواستگاری رفته و این ها، خطوه، برای خواستگاری رفته حالا این شخص هم اطلاع دارد یک مرتبه وارد می شود، او هم می رود، همان خواستگاری باعث می شود که.. و امثال این موارد. ما این ها را که می بینیم یک مقصدی را می فهمیم، از جعل این احکام می فهمیم که شارع می خواهد بین مردم منافرت، تنفر، دوگانگی، از هم پاشیدگی و عداوت نسبت به هم پیدا کردن پیدا نکنند مردم، تنفر از هم پیدا نکنند مردم، می فهمیم مقصد این است. خب این مقصد را که فهمیدیم خب حالا اگر یک جاهای دیگر می بینیم همین مقصد وجود دارد، اگر تجویز بشود تنفر ایجاد خواهد کرد، خب ممکن است بفهمیم که پس بنابراین، این حکم از این جا هم سرایت می کند به آن جا، آن جا هم حکمش همین خواهد شد.



«فسنعلم من ذلك أن حفظ الأخوة و استمرارها» این از مقاصد شریعت است. برادری و استمرار برادری از مقاصد شریعت است فلذا چیزهایی که تنفر و دوری ایجاد می‌کند، برادری را بین می‌برد یا نمی‌گذارد استمرار پیدا نکند می‌بینیم این‌ها را نهی فرموده.

«و کذا ملاحظة كثرة الأمر بعق الرقاب و التي تدلنا على أن مقاصدها اصول الحرية» یا این که می‌بینیم در موارد فراوانی امر به آزادی رقا و بندگان کرده. در کفاراتی که او قرار داده، جاهای دیگر قرار داده، بر خودش چقدر ثواب قرار داده، ووو موارد فراوان، ما می‌فهمیم که پس شارع دارد با این کارها چی را دنبال می‌کند؟ این که مردم آزاد باشند، حر باشند، تحت عبودیت و بندگی افراد نباشند فلذا احکام فراوانی را جعل فرموده برای این که این راه را هموار کند که مردم آزاد و حر باشند. پس می‌فهمیم یکی از مقاصد شارع این است.

«و کذا ملاحظة كثرة الأمر بعق الرقاب» به آزاد کردن رقبه‌ها و بندگان، حالا چه عبد باشد، چه کنیز باشد «و التي تدلنا» این کثرت امر به عتاق رقابی که دلالت می‌کند ما را بر این که از مقاصدها، مقاصد شریعت، اصول حریت و آزادی برای بندگانش هست.

«و هذا الإستقراء يعم الإستقراء المعنوي و لذا قد يقال إنَّ الدليل ائبت أن الضروريات و الحاجيات و التحصيليات من مقاصد الشارع المقصد، هو استقراء الشريعة و ملاحظه ادلته الكلية و الجزئية» می‌فرماید این استقراء شامل استقراء معنوی هم می‌شود که استقراء معنوی عبارت است از این که ما ممکن است از مدلولات التزامی و مفاهیم، نه مدلولات مطابقی، حتی از آن‌ها هم، از مجموعه آن‌ها و روح احکام و این‌ها هم بتوانیم مقاصد شریعت را به دست بیاوریم و از همین جهت که استقراء شامل آن هم می‌شود گفتند که ضروریات و حاجیات و تحسینیات که قبلاً گفتیم، این‌ها جز مقاصد شریعت هستند. این که علما به دست آوردند که ضروریات و حاجیات و تحسینیات از مقاصد شریعت است، این را از کجا به دست آوردند؟ از همین استقراء معنوی. از مجموعه آن چه که در شریعت هست و به دلالات مختلف ولو از قبیل اول نباشد به دست آوردند. و لذا به خاطر این که این استقراء شامل استقراء معنوی هم می‌شود، گفته شده است که در کلمات بعضی بزرگان و علما، گفته شده است دلیلی که اثبات می‌کند که ضروریات و حاجیات و تحسینیات از مقاصد شارع مقدس است، آن دلیلی که این مطلب را اثبات می‌کند عبارت است از چی؟ «هو استقراء الشريعة و ملاحظة ادلته الكلية و الجزئية» استقراء شریعت و ملاحظه نمودن ادله کلی و جزئی شریعت از ادله کلیه که ابواب مختلفی را شامل می‌شود، زیر مجموعه‌های مختلفی دارد یا این که جز در

موردهای خاص خاصی، ولی این‌ها را کنار هم می‌چینیم و می‌گذاریم، آن مقاصد ثلاثه که ضروریات و حاجیات و تحسینیات باشد از آن‌ها مستفاد می‌شود.

«و هذا» این استقرایی که ما به واسطه آن مقاصد شریعت را می‌توانیم اثبات بکنیم این از قبیل استقرا معنوی است که «لایثبت المدعی فیه بدلیل خاص» از قبیل استقراء معنوی است که مدعا در آن استقراء به یک دلیل خاص اثبات نمی‌شود. «بل لابد لإثباته من الإتیان بعدة ادلة متصلة و مشتركة فی بیان ذلك الأمر الواحد و لو اختلفت اغراضها» به این که ما برای اثبات آن مدعا باید اتیان کنیم به ادله مختلفی که اتصال به همدیگر دارند، ارتباط با یکدیگر دارند از یک جهت و مشترک هستند در بیان آن مدعای واحد و امر واحد که ما دنبالش هستیم. اگرچه هر یک از آن‌ها اغراضشان با همدیگر مختلف شاد، آن دلیل‌ها اغراضشان مختلف باشد، اما وجود این دلیل‌ها ولو هر کدام یک اغراض مختلفی را دارد ولی از همه آن‌ها می‌توانیم آن مدعای واحد را کشف بکنیم. مثلاً یک کسی که تشریح ابدان انسان‌ها را بلد است، این علم را بلد است می‌گوید مثلاً فرض کنید که کلیه‌ها برای چیست، یک اثر خاصی را برای آن ذکر می‌کند، قلب برای چیست اثر خاصی را برای آن ذکر می‌کند، کبد برای چیست اثر خاصی را برای آن ذکر می‌کند، ریه برای چیست، اثر خاصی را برای آن ذکر می‌کند و سایر ارگان‌هایی که در بدن وجود دارد، برای این‌ها آثار خاصی را ذکر می‌کند، اما تتبع همه این‌ها و تفحص همه این‌ها هر کدام ولو اغراض مختلف دارد اما اتصال این‌ها و چیدمان این‌ها و کنار هم قرار گرفتن این‌ها در بدن نشان می‌دهد که یک مقصد واحدی در کار است که همه این‌ها برای تأمین شدن آن مقصد واحد کنار هم قرار داده شده است که آن سلامت انسان است مثلاً.

«کتبوت وجود حاتم و شجاعة علي عليه السلام عند عامة الناس» مثل مثالی که در این باب زده می‌شود مثل وجود حاتم. خب قضایای مختلفی نقل می‌شود که در فلان تاریخ، در فلان زمان، فلان کار را کرد، فلان کار را کرد، این‌ها هم کارهای مختلف هست و هر کدام یک اغراض خاصی بر آن مترتب است ولی همه مجموعه این‌ها یک مطلب واحدی را نشان می‌دهد و آن این که یک حاتمی وجود داشته که این فداکاری‌ها، این سخاوتمندی‌ها، این بذل و بخشش‌ها از او صادر شده. یا شجاعت امیرالمؤمنین علیه السلام؛ در فلان جنگ، در فلان جنگ، در خوابیدن به جای رسول خدا در آن شب سخت و وو موارد مختلف این‌ها نشان می‌دهد که پس... ولو این که هر کدام این‌ها با هم دیگر تفاوت‌هایی دارد اما نشان می‌دهد که آن جرأت و آن شجاعت و بی‌باک آن بزرگوار را. این جاها هم همین جور است که ادله مختلف، احکام مختلف، قوانین مختلف، تشریحات مختلف شرع را ولو هر کدام یک مقصد خاصی

دارند، اما مجموع این‌ها را وقتی ما استقراء می‌کنیم کنار هم قرار می‌دهیم این یک مطلبی از آن استفاده می‌شود که همه این‌ها برای تحقق آن مقصد والا و اصیلی است که همه این‌ها قرار داده شده برای وصول به آن.

«و علی هذا الاساس لا يمكن الاعتماد علی دلیل خاص فی اثبات مقاصد الشریعة فی هذه الموارد» بر این اساس که باید ما استقراء کنیم و از روی هم رفته به دست بیاوریم، امکان ندارد اعتماد به یک دلیل در یک مورد برای این که آن مقاصد شریعت را به دست بیاوریم، در جایی که از راه استقراء می‌خواهیم به دست بیاوریم. «فی اثبات مقاصد الشریعة» در این مواردی که جهات مختلف و احکام مختلفی باید کنار هم چیده بشود.

«بل يعتمد علی العمومات و علی الاطلاقات و علی کل ما ورد من الموارد الجزئية و الاحداث المتفرقة» یعنی وقایع متفرقه‌ای که در مختلف ابواب فقه هست. این‌ها را وقتی انسان روی هم قرار می‌دهد می‌فهمد که بله. مثلاً این مالیاتی که در اسلام جعل شده یعنی خمس، زکات و بقیه این‌ها، این امور را وقتی که انسان در کنار هم قرار می‌دهد به تعبیر حضرت امام در بحث ولایت فقیه می‌فرمایند که می‌فهمیم اسلام حکومت دارد و الا این مقدار مال و منابع مالی تعبیه کردن در شریعت به چه منظور است، اگر برای فقرا است خب گاهی یکی از این‌ها کفایت می‌کند به قول امام خمس بازار بغداد برای فقرا کفایت می‌کند، این معلوم می‌شود یک حکومت الهی، یک حکومتی که مخارج دارد در اسلام تعبیه شده که در آن جا آن امر مالی قرار داده شده، در آن جا آن امر مالی قرار داده شده، در آن جا آن امر مالی قرار داده شده و هكذا.

«فبمجموعها يحصل القطع للإنسان بالمقاصد الضرورية» پس به سبب مجموع این عمومات و اطلاقات و آن چه که در موارد جزئی و وقایع مختلف شارع قرار داده از احکام، قطع برای انسان حاصل می‌شود به چی؟ به آن مقاصد ثلاثه، «بالمقاصد الضرورية و الحاجة و التحسينية» همان جوری که در باب خبر از تراکم اخبار و تواتر اخبار قطع پیدا می‌شود به یک مطلبی، این جا هم همین جور است.

«كما يحصل القطع» به واسطه تواتر که تواتر حاصل می‌شود به مجموع اخبار «مع آنها» با این هر خبری، تک تک آن یقین نمی‌آورد. این جا هم هر یکی از این اطلاقات جدا جدا بخواهی حساب کنی و عمومات جدا جدا حساب کنی، احکام خاصه را جدا جدا بخواهی حساب کنی این پی به مقصد شریعت نمی‌بری ولی وقتی این‌ها را روی هم رفته و کنار هم و یک مجموعه نگاه می‌کنیم می‌فهمیم که این مجموعه برای خاطر آن جهت و آن مقصد جعل

شده و قرار داده شده. «يحصّل القطع به واسطه تواتری که این تواتر هم حاصل می‌شود به مجموع اخبار، «مع أنّها» با این که این اخبار «لا تفید بمفردها» و به تک تک آن «الا الظن حتی لو کان ناقلون لها عدولاً» اگرچه ناقلان آن اخبار هم عدول باشند ولی عادل ممکن است خطا کند، اشتباه کند، تعمد در کذب ندارد ولی ممکن است اشتباه کرده باشد. «و مثال ذلك ما لو استفدنا من مجموع نواهی الشارع عن التصرف فی المال بدون اذن مالک و الغیبة و الإهانة و غيرها، أنّ حفظ حرمة المؤمن من مقاصد الشریعة» حالا یکی از مثال‌هایی که برای این زده می‌شود که ما از مجموع پی می‌بریم به یک مقصدی این است که ما می‌بینیم شارع از غیبت نهی فرموده، از اهانت به افراد نهی فرموده، از تصرف در اموال افراد بدون اذن آن‌ها نهی فرموده، از آزار و اذیت افراد نهی فرموده، از تحقیر آن‌ها نهی فرموده، از استهزاء آن‌ها نهی فرموده و چیزهای دیگری که داریم. از این مجموعه چی می‌فهمیم؟ از تک تک این‌ها؟ خب می‌فهمیم که مثلاً غیبت را حرام فرموده، خب اگر تنها به غیبت نگاه کنیم آن مقصدی که حالا خواهیم گفت به دست نمی‌آید ولی همه این‌ها را که نگاه کنیم و کنار هم بگذاریم می‌فهمیم احترام مؤمن از مقاصد شارع است فلذا است چون احترام از مقاصد اوست این احکام را جعل کرده که آن مقصد محقق بشود، غیبتش را نکن، تهمت زن، دشنام نده، اهانت نکن، بدون اذن او، تصرف در اموالش نکن، پس از این‌ها آن مطلب به دست می‌آید.

«و مثال ذلك» یعنی مثال این به دست آوردن مقصد از راه استقراء، آن هم استقراء از همه مجموع از ادله این است «ما لو استفدنا» از مجموع نواهی و نهی‌های شارع از چی؟ نهی او از تصرف در مال بدون اذن مالکش، و نهی شارع از غیبت کردن او و نهی شارع از اهانت نمودن او و غیر این‌ها؛ استهزاء و بی‌احترامی و دشنام و صب و بهتان و امثال ذلك، از همه این‌ها چی به دست می‌آوریم؟ «أنّ حفظ حرمة المؤمن من مقاصد الشریعة» پس این هم راه دوم شد.

راه سوم:

«الطریق الثالث: السبر و التقسیم و مثاله أن یلاحظ مجموعة من الاحکام متناسقة التي علم اجمالاً أن للشارع من جعلها مقصداً خاصاً فیبحث حول احتمالات المقصد علی سبیل السبر و التقسیم حتی یصل الی مقصد الشارع» که این هم راه خوبی است. مثلاً شما یک بابی از ابواب شرع را، یا مجموعه‌ای از احکام شرع را ملاحظه می‌کنید. خب حالا نه از راه اول، و نه از راه دوم نتوانستی. از این راه که یک حدس‌هایی می‌زنی که این احکام را شارع برای چی جعل فرموده؟ احتمالاتی که به ذهن تان می‌آید این‌ها را یکی یکی ملاحظه می‌کنید، بعد بررسی می‌کنید، تحلیل می‌کنید، خب توی تحلیل ممکن است نظر ثانوی که می‌کنید، قسمتی از این‌ها حذف می‌شود تا این که می‌رسید به این که به

به خصوص وقتی که دوران امر بین نفی و اثبات بشود می‌رسید که بله یا آن مقصدش بوده یا این، آن که نمی‌شود باشد پس این خواهد بود که این را در قبل هم داشتیم، در آن تنقیح مناط و این‌ها هم شاید داشتیم که از راه سبر و تقسیم. سبر و تقسیم یعنی جمع نمودن احتمالات و آن چه که حدس می‌شود و تقسیم این‌ها و بررسی این‌ها تا به نتیجه برسیم.

«مثالها أن يلحظ مجموعة من الاحكامی» که متناسق و متناسب با همدیگر هستند «التي علم اجمالاً أن للشارع» از جعل این‌ها؟؟؟ اجمالاً می‌دانیم که شارع گتره و گزاف که این‌ها را جعل فرموده حتماً یک مقصدی را دنبال می‌کند «علم أن للشارع من جعلها» یک مقصد خاصی است «فبیحث حول احتمالات» آن مقصد بر روش سبر و تقسیم تا این که برسیم به آن چیزی که مقصد شارع است. این هم راه سوم.

«الطریق الرابع: مناسبة الاحكام و المقاصد بأن نلاحظ أن مجموع احكام الشریعة أو مجموع احكام باب واحد أو اکثر» این‌ها «تناسب أي مقصد من مقاصد الشرع و مع ادراك تلك المناسبة نصل الى مقاصده الشریفة» یک مجموعه‌ای از احکام شرع، مجموع کل شریعت وقتی نگاه می‌کنیم این تمام احکام شریعت که حالا من الطهارة الی الدیات در فقه به معنی الأخص هست، در اخلاقیات، در چه، در چه، همه این‌ها را که نگاه می‌کنیم، این که این مجموعه وسیع از احکام را شارع قرار داده، چی را شارع دنبال می‌کند؟ خب آن که تناسب با این دارد، تقرب به خدای متعال است، فلاح و رستگاری نهایی است، و الا چیزهای جزئی زودگذر، این‌ها تناسبی با این همه اهتمام و جعل احکام ندارد. این که نشان می‌دهد که مثلاً فرض کنید در بعضی روایات هست که امام فرمودند اگر چهل سال راجع به؟؟ سؤال کنید مسأله دارید. خب این همه احکام شما در جاهای مختلف زندگی حتی بعد از مرگ نحوه خاص کفن کردن، نحوه خاص غسل دادن و امثال ذلک و امثال ذلک همه این‌ها خب با یک مقاصد جزئی، یک مقاصد دست پایین جور در نمی‌آید، معلوم است که پس آن مقصد نهایی همه این‌ها، آن چیزی که با این اهتمام، با این گستردگی، با این ریزی‌نی‌ها مناسبت دارد آن سعادت‌مندی دائمی انسان، تقرب به خدا و امثال آن‌ها است و اموری که فهم بعضی از آن‌ها از عقول ما بیرون است.

«بأن نلاحظ أن مجموع احكام الشریعة أو مجموع احكام باب واحد أو اکثر» بیشتر از یک باب «تناسب أي مقصد من مقاصد الشارع» با کدام مقصد از مقاصدی که برای شارع می‌تواند باشد مناسبت دارد «و مع ادراك تلك

المناسبة» که اگر انسان درک کرد آن وقت «نصل الی مقاصده الشریفة» به مقاصد شریفه شارع می توانیم دست پیدا کنیم و راه پیدا کنیم.

خب این چهار راه که عمده راه‌هایی بود که برای تحسین مقاصد شریعت بیان شده است بیان گردید. این هم مطلب دوم. «المطلب الثالث: الحاجة الی مقاصد الشریعة فی الفقه» که بحث مهم و اصیلی است بحث از مقاصد شریعت در اصول که ان شاء الله برای جلسه دیگر. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

## جلسه ۵۹

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهیرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«المطلب الثالث، الحاجة الی مقاصد الشریعة فی الفقه»

مطلب سوم از مطالبی که در فصل سادس مقاصد الشریعه بیان می شود موارد نیاز به مقاصد شریعت در فقه هست. خب به حسب بحث اصلی که در این کتاب دنبال می شود، موارد تعدیه حکم و اسباب تعدیه حکم من موضوع الی موضوع آخر یا تضییق موضوع هست ولی فائده و کاربرد مقاصد شریعت فقط در این حوزه نیست، در موارد دیگری هم از آن استفاده می شود، فلذا تمیماً للفائدة همه این موارد مورد بحث قرار می گیرد، هم موارد تعدیه و هم غیر موارد تعدیه. می فرماید: «المقصد الثالث الحاجة الی مقاصد الشریعة فی الفقه، مواضع الحاجة الی مقاصد الشریعة کثیرة فی الفقه و فائدها فی المقام» که بحث از اسباب تعدیه و تضییق باشد «تعدیه الحکم من مورد دلیل الی آخر» الا این که «هناک مواضع أخرى» که «ستناولها بالبحث عنها لأهميتها فی عدة مقامات» الا این که موارد دیگری هم هست که آن‌ها را به زودی مورد بحث قرار می دهیم و در تناول بحث قرار می دهیم به خاطر اهمیت آن موارد و همه این موارد و جاهایی که از مقاصد شریعت استفاده می شود در فقه، در ضمن عده‌ای از مقامات بیان می شود.

سه مقام مجموعاً مورد بحث قرار گرفته. مقام اول مقام استنباط حکم شرعی است که خود این مقام استنباط حکم شرعی دارای چهار زیر مجموعه هست.